



حقایقی از تاریخ زندگی نادرشاه

(دنباله از شماره چهارم سال سوم)

(۲)

تذکار

در صفحه ۲۷۳ و ۲۷۴ شماره چهارم سال سوم تیر ماه ۱۳۵۴ ماهنامه تحقیقی گوهر در مقدمه مقاله‌ای بقلم نویسنده پژوهنده آقای احمد شاهد تحت عنوان «حقایقی از تاریخ زندگی نادرشاه از روی نسخه منحصر بفرد نویسنده انگلیسی آن» شرحی مرقوم رفته بود که خلاصه این بود که این مقالات را آقای شاهد از روی نسخه خطی منحصر بفرد جناب آقای مدیرالدوله اصانلو نقل می‌کند که جمس فریزر صاحب انگلیسی معاصر نادر شاه نوشته و ترجمانی که نام او معلوم نیست آنرا پارسی گزارده و کاتبی که نام او نیز معلوم نیست با خط خوش آنرا نوشته و در حاشیه یکی از صفحات گویا میرزا علی‌خان امین‌السلطان اتابک اعظم شرحی نوشته‌اند. پس از انتشار این مقاله دانشمند عزیزالقدر جناب آقای دکتر محمود افشار نویسنده عالی‌قام مجله آینده شرحی نوشته‌اند که در مبحث بحث و نقد صفحه ۴۱۳ و ۴۱۴ شماره پنجم سال سوم مردادماه ۱۳۵۴ ماهنامه درج شد. خلاصه این که این کتاب مخطوط منحصر بفرد نیست و در پنجاه سال پیش چاپ شده است و یکی دو مبحث آن در سال دوم مجله آینده درج گردیده و ترجمان آن ناصرالملک نایب‌السلطنه است. پس از درج این یادداشت بجهت جو برخاستیم که معلوم شود آیا این نسخه خطی و چاپی یکی است یا نه؟ خوشبختانه یکی از مشترکان و دوستان عزیز باذوق ما

* آقای احمد شاهد رئیس اداره امور عمومی مرکز مردم شناسی ایران از پژوهندگان و هنرشناسان معاصر.

آقای فرهود دانشور خبر دادند که نسخه چاپی این کتاب را دارند و از روی کمال مکرمت آن را در اختیار ما گذاشتند. پس از مقابله قسمتهائی از نسخه جناب آقای اصائلو با نسخه چاپی آقای دانشور روشن شد هر دو کتاب یکی است. مولف آن جمس فریزر و ترجمان آن بقول آقای دکتر افشار مرحوم محمود خان ناصر الملك قراقرز لو همدانی نایب السلطنة سلسله قاجاریه است. متأسفانه در کتاب چاپی پنج صفحه اول افتاده و موجود نیست ولی صفحه آخر چنین است: «در عهد... السلطان احمد شاه... جناب... آقای میرزا مهدی خان خلف ارجمند جناب... آقای معتمدالدوله رئیس مالیه کرمانشاهان... محض خدمت بدائره معارف... این کتاب را.. از کیسه همت و فتوت خویش بطبع و نشر آن اقدام در شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۲۷ شمسی اتمام یافت. کرمانشاهان در مطبعة مبارکه شرافت احمدی بطبع رسید»

با وجود آن که در کتاب چاپی موجود بواسطه نبودن پنج صفحه اول نام ترجمان موجود نیست ولی با مقابله نسخه خطی آقای اصائلسو و نسخه چاپی آقای دانشور و قسمتهائی که آقای دکتر افشار از روی نسخه چاپی خود نقل کرده اند بطور قطع و یقین و بی شك و تردد، میتوان دریافت که هر سه کتاب یکی است و کتاب چاپی آقای دکتر افشار هم عین کتاب چاپی آقای دانشور است. بنا بر این کتاب تألیف جمس فریزر انگلیسی و ترجمان آن از انگلیسی بیارسی مرحوم ناصر الملك قراقرز لو همدانیست. ماضمن تشکر از آقایان دکتر افشار و دانشور از اشتباه گذشته خود که کتاب خطی را نسخه منحصراً بفرود دانستیم و نام ترجمان را هم چون نمیشناختیم ننوشتیم بوزش میطلبیم ولی نظر باینکه این کتاب چه چاپی و چه خطی بسیار نادر است و کمیاب و در دسترس همه کس نیست و یک نفر انگلیسی معاصر و معاهد نادر شاه که با او همراه بوده نوشته است و میتوان از لحاظ تاریخی به آن استاد جست قابل انتشار میدانیم از اینرو دنباله مقالات آقای شاهد را در ماهنامه ادامه میدهم بویژه که ایشان ضمن استفاده از این کتاب قسمتهائی را با تصاویر و مشخصات ضمیمه کرده و فائده مقالات خود را افزون ساخته اند.

دکتر نصره الله کاسمی

در زادگاه مالوف - نادر پس از آنهمه شکنجه‌ای که دید بطرف وطن مالوف (کلات)

می‌رود و عموی نادر نادر را مورد تحسین قرار می‌دهد. مدتی نادر در کلات با خویشان خود زندگی میکند اما همینکه بخیال ریاست طایفه افتاد اول در خلوت اظهار کرد و بعد سخت ایستاد و حق خود را خواست، عموی او نیز سخت ایستاد و در استرداد حکومت تن در نداد و نسبت بنادر بطور تحقیر و بی‌اعتنائی رفتار کرد مردم هم بعموی نادر اقتدا کردند و اوچنان درمانده و مستاصل شد که برای قوت و غذای خود مجبور بقرض بود بالاخره از این حالت بستوه آمده ب فکر این می‌فتد آنچه را که بخوشی نمیتواند بدست بیاورد بزور و قوت بدست آورد. با چند نفر از مردان قوی کلات که مثل او بی چیز و بیچاره و از جان بتنگ آمده بودند همدست شد در سر راه از قافله‌ای سه چهار بار امتعه گرفتند و بسهولت فروختند و مبلغی برای مخارج یسومیه منظور داشته بقیه را اسلحه و اسباب جنگ خریدند. هر کس مثل خود از جان بتنگ آمده پیدا کردند بدسته خود افزودند و بیست و پنج نفر شدند و سی بار شترو قاطر امتعه و آذوقه بدست آوردند و بمیان کوهها بردند و در آنجا اشخاصی که پنهانی نزد آنان می‌آمدند امتعه را با اسلحه و آنچه لازم داشتند عوض میکردند.

بهمین طریق مدتی گذشت و مردان دیگری که اکثر لشکری و با نادر آشنا بودند بخدمت گرفتند قریب پانصد نفر شدند تمام قوی و با اسلحه خوب از آنرو وحشتی در آن صفحات پیدا شد. از اهالی خراج میخواستند و اگر در مقابل ایستادگی میکردند بزور می‌گرفتند، نساگفته نماند که افغانها اصفهان و تمام صفحات جنوب شرقی را گرفته بودند، ترکان عثمانی بصفحات مغرب کشور داخل شده و اغلب جاها را متصرف بودند روسها گیلان و ساحل دریای خزر را بتصرف آورده بودند، از اوصادر شود. عموی خود را بقتل رساند و اینک قلعه مستحکم را در اختیار دارد دفع او از آن قلعه مستحکم جز با یک قشون بزرگ و قوی ممکن نخواهد بود و چون امور سلطنت روبه تنزل بود و هر روز خرابی بیار می‌آید شاه نادر را بامداد خود میخواست که دفع افغانه را بکند و سفارش میکند که چنانچه قبول این امر را بکند بمنصب مین باشیگری منصوب خواهد شد و تقصیر سیف‌الدین بیک را نیز خواهد بخشید و همین منصب هم باو تفویض خواهد شد، نادر قبول تکلیف میکند یکنفر از صاحب منصبان را با ۵۰۰ نفر سوار بحکومت کلات گذاشته و خود با بقیه همراهان بحضور پادشاه می‌آید.

شاه پس از دیدن نادر اول او را توبیخ کرد و بعد بنادر و اتباع او گفت شما را بخشیدم در آینده تلافی کارهای گذشته را خواهید کرد نادر بقدری که توانست عذر تقصیر

برای شاه طهماسب ، دوسه ایالت بیشتر باقی نمانده بود، ایران از همه طرف محصور دشمن بود قشونی نداشت که بدفع نادر بفرستد اهالی هم میترسیدند با او مقابله کنند، نادر هم آنچه برای خود و یارانش لازم بود میگرفت و زندگی میکرد.

بنادر پیوستن سیفالدین بیک: شاه طهماسب سیفالدین بیک را که یکی از سرکردگان قشون و رئیس طایفه ای موسوم به بیات بود جهت سرکوبی نادر روانه میکند سیفالدین یک هزار و پانصد سوار با خود همراه میبرد ولی با گفتگوی با نادر با و ملحق میشود. در این حال نادر دارای دوهزار قشون و درسی فرسنگی کلات محل اقامت عمومی تقاضای عفو او را از شاه خواهد کرد و دست از باغی گری بردارد و از وصول این نامه نادر شادمان و خرسند میگردد. عمومی نادر استدعای عفو نادر را از شاه طهماسب طی عریضه ای میکند پادشاه ارل راضی به عفو او نمیگردد ولی بعد او را میبخشد و فکر میکند که نادر صاحب منصب رشیدی است و در قشون او بکار خواهد آمد، فرمان عفو نادر را برای عمومی او مینفرستد خود میباشد عمومی نادر از ترس اینکه نادر مبادا با آسیبی برساند ناسر ای محبت آمیز با او مینوسید که او نیز بنادر اطلاع میدهد و نادر با سیفالدین بیک و صد نفر سوار زبده بکلات میآید عمومی او با کمال مهربانی از او پذیرائی میکند و در بیک میهمانی که برای همراهان او فراهم میآورد از او میخواید که تا سه روز در کلات بماند. اما نادر ب فکر انتقام است و برای اجرای این قصد قرار گذاشته بود. ۵۰۰ نفر از همراهان روز بعد از مسافتی که سی فرسخ است بشهر حرکت کنند و در اطراف کلات که دژ طبیعی و کوهستانی است پنهان شوند و منتظر فرمان نادر بمانند، در همان شب نادر تدبیری که میکند بانجام میرساند، با فراد خود میگوید بر سر قراولها بریزند بعضی از آنها را کشته و بعضی را گرفتار سازند و نادر شخصاً باطاق عمومی خود میرود و او را میکشد و کلیدهای قلعه را بر میدارد دروازه ها را باز میکند و آن ۵۰۰ نفر باشاره داخل میشوند کسان عمومی نادر متوحش میشوند ولی چون نیروی نادر در جلو خانه های آنها پخش است بدون مقاومت تسلیم میشوند در این شب خون زیادی نمیریزد و تنها ۱۵ الی ۲۰ نفر کشته میشوند نادر فوراً بیک میفرستد و بقیه افراد خود را احضار میکند این واقعه در سال ۱۱۳۹ اتفاق میافتد. تقریباً شش سال بعد از آنکه نادر را از خدمت پادشاه معزول کرده بودند.

نادر تمام اقوام و اهالی کلات اعم از شهر و روستا را بقید اطاعت خود در میآورد بدون آنکه با آنها آسیبی برساند بلکه مهربانی میکنند و معدودی از آنان را بخدمت میگیرد. تا ۲۵ فرسخ اطراف کلات درید قدرت او در میآید و هر قدر که میخواید مالیات و مرانه میگیرد.

شاه از این اخبار مطلع میشود میبیند در مقابل عفوی که انجام شده نباید این حرکات

خواست و بعد بدرفتاری حکومت خراسان را نسبت بخود در مقابل رشادتی که در جنگ با تراکمه کرده بود بعرض رساند و از اینکه برای تلاش معاش مجبور باین کارها شده عذر خواست و سرانجام گفت حال که رحمت و الطاف ملوکانه شامل حال من شده امیدوارم جبران کنم.

بندی از اینجمله که این بیت بگوشه است
 و در آنجا که است تمام بگویند از آن سخن گویند
 نویسنده فرموده است و است که در این سخن
 در که در است سران من بگویند که گویند
 همه که گویند معنی این است تمام بر این است
 که است سران من بگویند که گویند
 روی از این سخن در آن سخن است
 تاریخ این است
 این است و در آنجا که است
 سران من بگویند که است
 معنی این است که است
 در این سخن که است
 در این سخن که است
 در این سخن که است

از اینجمله که این بیت بگوشه است
 این بیت بگوشه است
 سران من بگویند که گویند
 این سخن در آن سخن است
 همه که گویند معنی این است
 که است سران من بگویند که گویند
 روی از این سخن در آن سخن است
 تاریخ این است
 این است و در آنجا که است
 سران من بگویند که است
 معنی این است که است
 در این سخن که است
 در این سخن که است
 در این سخن که است

کلیشه دو صفحه از نسخه مخطوط مدیرالدوله